

Dictation Exercises 31b

از وقتی که دختر کوچکی بود گلاره میخواست همه جای دنیا را ببیند. مادرش میپرسید: «کجا خواهی رفت؟» و او جواب میداد: «زمین و ماه را خواهم دید.» بد بختانه او فقط یک بار به اروپا رفته بود. یک شب با همسرش که حرف میزد آرزوهای قدیمیش یادش آمد.

گلاره: «ما باید جای دیگری برویم.»

همسر: «کجا میخواهی برویم؟ هفته آینده من پنج روز تعطیل خواهم بود. آیا میخواهی به خانه مادرم برویم؟»
گلاره: «خانه مادرت که در شهر رم نیست. من می خواهم شهر رم را ببینم.»

همسر: «با چه پولی می خواهی مسافرت کنی؟»

گلاره: «نمیدانم ولی فردا به چند جا تلفن خواهم کرد و پرواز ارزانی پیدا خواهم کرد.»

همسر: «اگر بتوانی پرواز ارزان پیدا کنی من هم با تو خواهم آمد.»

From when she was a little girl, Gelareh wanted to see every place in the world.

Her mother would ask her, “Where will you go?”

And she would respond, “I will see the earth and the moon.”

Unfortunately, she had only gone to Europe once. One night when she was talking to her spouse, her old wishes came back.

Gelareh: “We have to go somewhere else!”

Spouse: “Where do you want to go? Next week I will have five days off. Do you want to go to my mother’s house?”

Gelareh: “Your mother’s house is not in Rome.”

Spouse: “With what money do you want to travel?”

Gelareh: “I do not know but tomorrow I will call some places and I will find a cheap ticket.”

Spouse: “If you can find a cheap flight, I will come with you.”